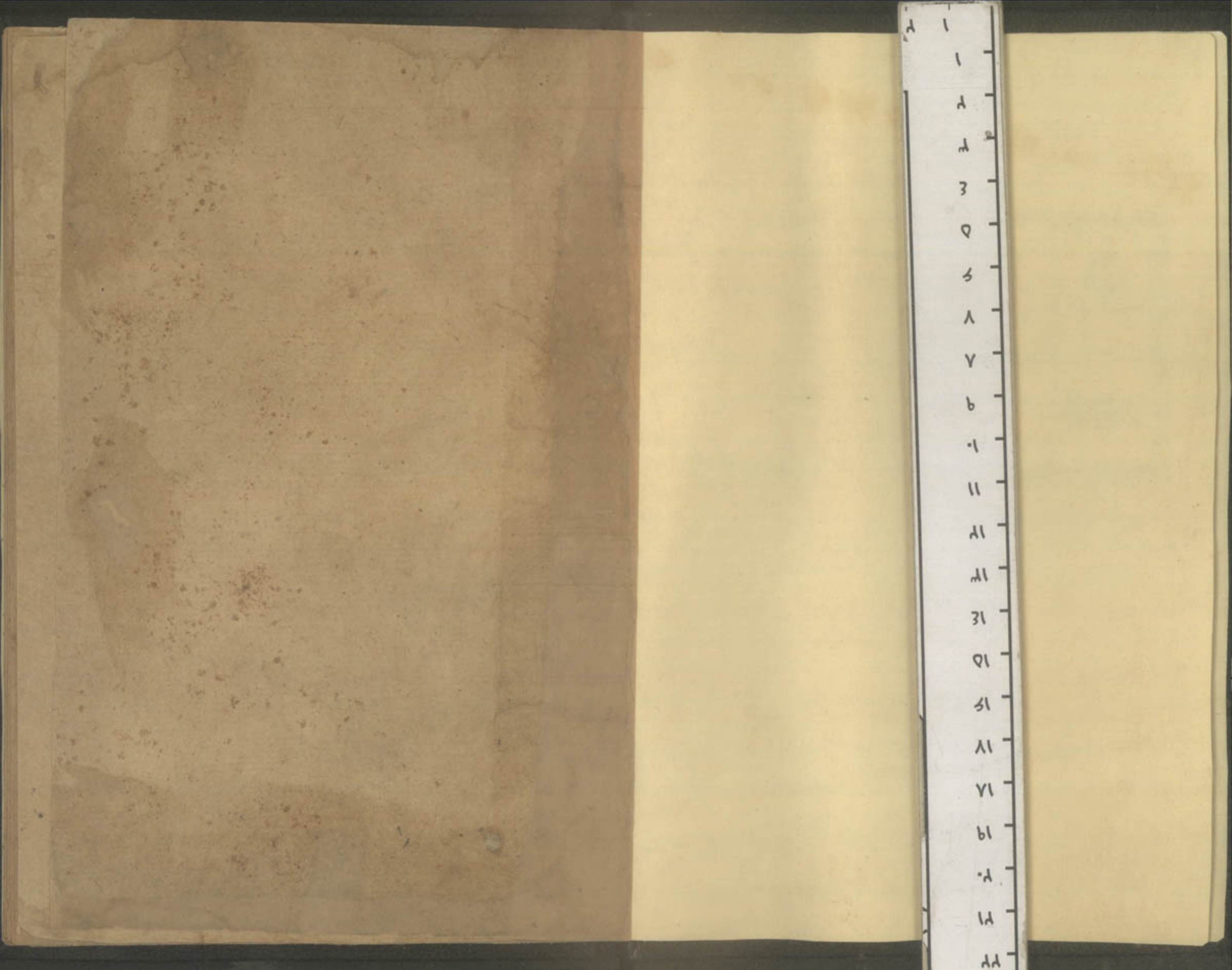
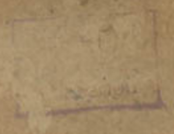




بی بی شمس الدوله وقف کرده
به والده صاحبه برخوردار
فرخنده جلال الدین آقا که
خواندن داده شد





رسالهٔ نود و نه نام باری تعالی با خاصیت که هر اسم کرده مرقوم است

[illegible]

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

صدر هر کاری به بسم الله کن
تا شود کارت بسامان در جهان

زانکه از دست نیاید هیچ کار
تا نرانی نام رحمان بر زبان

بعد بسم الله گو حمد خدای
آن کریم کارسازی جهان

زانکه حق مستوجب حمد است ای
کو دهد مر خاک را جان روان

بعد حمد حق درود بیشمار
بر روان سید آخر زمان

زانکه از جنبش زمین را آمد ثبات
زانکه از همش سپهر است آسمان

عرش اعظم جان را ایمان داد
لوح محفوظش ولی معمور دان

صد درود و صد سلام حمد حق
بر روان آل و اصحاب خاندان

هر که را اصحاب او کرد اقتدا
مقتدا گشته جهان از کران

زانکه ایشان چون نجوم روشن اند
مثل آن خورشید اوج لامکان

باد بر اولاد و بر اصحاب او
رحمت رضوان بی عد و بیان

صد درود بر هر دو عالم مصطفی
مقتدای سروری پیغمبران

گفته است از بهر نفع خاص و عام
از پی تحقیق بی شک و بیان

هر خدا را تسع و تسعین نام
صد بود الا یکی ای جان جان

هر که آن را برشمارد صبح و شام
در برندش در بهشت جاودان

یکزمان خالی مباش از یاد حق
تا خدا هم بر تو باشد مهربان

خالی از اسما بدان افعال را
تو ببین ذات و صفات و اسم نهان

هو الله الذی لا اله الا هو یا الله

هر که هر روزی بگوید یک هزار
اسم یا الله یا هو را بصدق

سازد از اصحاب کشف از خدا
می گشاید بر دلش ابواب حق

٣٢٦

الرحمن

تا خدا زایل کند از قلب تو
غفلت و نسیان و باشی اهل راز

ای برادر اسم الرحمن بخوان
صد کرت من بعد فرض هر نماز

٢٩٩

الرحیم

از بر علین بگو اسم الرحیم تا ببخشاید خوش پیدا کند	۴	صد عدد در هر روز و ستا زوجی عوار در دولت تسکین و آرام و قرار
	الملک	۱۲۱
چون بگوید الملک هر بامداد تا که گرداند دولت را از الم	۵	صد کرت بعد از طلوع آفتاب پس کرامت حق میدهد بحساب
	القدوس	۲۰۱
بعد فرض جمعه القدوس را تا که روبت چون ملک یابی سعود	۶	هم بخوان و هم نان بنویس خور تا که گردد باطنت روشن چو خور
	السلام	۱۶۲
هر که صد نوبت بخواند السلام چون خورد آن آب ای مرد خدای	۷	از برای خسته بر آب روان از همه رنجی شفا یابد بجان
	المؤمن	۱۶۷
مومن گو ذکر المؤمن کند بر متاع ظاهر و باطن نهند	۸	هم نویسد تا که تعویذش شود تا که از شیطان و فرد ایمن شود
	المهیمن	۱۳۶

هر که بعد از غسل دو رکعت نماز از حقیقتهای دنیا شد خبر	۹	المهیمن گفت نه بار و نود از کمال فضل حق واقف شود
	العزیز	۱۲۵
العزیز آنکس چهل روز تمام خواند و چهل بار یکبار ای عزیز	۱۰	بعد فرض بامداد ای اختیار بر کسی دیگر نماند افتقار
	الجبار	۲۳۶
اسم الجبار را از جان و دل تا نیابد هیچ ظالم بر تو دست	۱۱	بیست یک نوبت بخوان بعد از عشا تا شوی ایمن ز هر ظلم و بلا
	المتکبر	۶۹۲
با حلال چون روی در جای خواب تا خدا آرد فرزندی بهر	۱۲	بیست بار این اسم اعظم را بخوان صالح و نیکو خداترس و جوان
	الخالق	۷۶۲
هر که الخالق بشب گوید خدا آفریند یک ملک همراه او	۱۳	قلب روشن پاک نورانی کند تا قیامت طاعت جانی کند
	الباری	۲۴۴

نام الباری کسی کو صد عدد		هفت روز از جان بخواند صبح و شام
لطف حق در قبر همدم باشدش	۱۴	مونسش همراه تا دار السلام

المصور ۳۳۶

هر که نازاینده باشد جفت وی		گر تواند هفت روزی روزه دار
بیست و یکبار المصور را بآب		خورشش بخوان وی روزه بگشاید قرار
تا ترا فرزند آید در وجود	۱۵	پس مبارک رو وجود در شاهوار

الغفار ۱۳۱۲

بعد فرض جمعه هر شخصی که او		اسم الغفار گوید صد شمار
سازد او را حق ز زردگان جدا	۱۶	تا بود در سایه عرشش قرار

الوهاب ۴۵ ۱۷

چون نماز چاشت کردی ای عزیز		سجده کن نزد خدای کارساز
اسم الوهاب کو هفت بار		تا غنی گردی ز فضل بی نیاز
ور بکاری احتیاجی باشدت		یا بمسجد یا بخانه خرد لباز
صد کرت در نیم شب بخوان این اسم		دستها بردار در پیشش نیاز
تا برآرد حاجتت در نیم شب		دارویی در دست گیرد تا نیاز

الرزاق

۴ ۱۸

الرزاق ۳۳۹

هر که پیش از صبح برخیزد ز جای		بایستد در کنج خانه هر چهار
رو کند در قبله و خواند الصدق		اسم الرزاق هر رکنی ده بار
می نبیند روی فقر و احتیاج	۱۹	یابد از رزاق رزق بیشمار

الفتاح ۵۲۰

از پس فرض نماز بامداد		اسم الفتاح را هفتاد بار
خوش بخوان و دستها بر سینه	۲۰	کز دلت زایل شود زنگ و غبار

العلیم ۱۸۱

العلیم آنکس که سازد ورد جان		هر چه خواهد از خدا حاصل شود
بر دلش بگشاید از حکمت دری	۲۱	در طریق معرفت کامل شود

القابض ۹۳۳

هر که القابض چهل روز ای پسر		بر چهل لقمه ز نان نوشته خورد
چون بگشت از خوردن این اسم		حق تعالی ایمنش از جوع کرد
گر ترا قبضی پدید آید مترس	۲۲	شاد باش و گرد ناامیدی مگرد

الخافض ۱۵۱۱

۲۰۱

اسم الخافض بخوان تو یکهزار / تا نجاتت بخشد از دشمن خدا
زانکه هر کو دوستی با حق کند ۲۳ کی کند در دست خصمانش رها

الرافع ۳۸۲

اسم رافع هر که خواند نیم روز / یا بگوید نیم شب گردد عزیز
هم نزد خالق و هم نزد خلق ۲۴ مال یابد گردد از اهل تمیز

المعز ۱۴۸

در شب آدینه و دوشنبه و شب / گر صد و چهل بار یکبار ای جوان
المعز از جان بگویی قادر است ۲۵ هیبت و عزت بخشد جاودان

المذل ۸۰۱

گر بخواند المذل هفتاد و بار / گرچه باشد دشمنت از صد بدر
چون تو مشغول خدا گردی تمام ۲۶ دشمنانت خوار و زار و در بدر

السمیع ۲۱۱

بعد فرض ظهر در یوم الخمیس / گر تو پانصد بار گویی السمیع
هر چه خواهی ایزدت در دم دهد ۲۷ چون که این سمعت بود یار سمیع

البصیر ۳۳۳

هر که روز جمعه بعد فرض و نفل / خواند و صد بار اسم البصیر
بی شک مخصوص گرداند خدای ۲۸ هر کرامات شود حاصلش خبیر

۲۹ الحکم العدل ۹۹ ۱۳۵

هر دو اسم الحکم العدل را / هر که او بر پشت لقمه نان نوشت
خورد با نام خدا آن لقمه را ۳۰ در شب آدینه ای نیکو سرشت

الخبیر ۸۴۳

هر که او بسیار گوید الخبیر / گر جدا و محبوس باشد یا اسیر
از اسیری و گرفتاری و بند / خویشتن خلاصی بخشد تا نعم النصیر
از همه آفات و خوف ایمن کند ۳۱ مطلع گردد بر اسرار ضمیر

الحلیم ۱۱۹

هر که بنویسد بچیزی الحلیم / افکند در آب و بر زراعت خویش
چون خورد آن آب زرع او تمام ۳۲ حاصلش از حد و از اندازه بیش

العظیم ۱۰۵۱

هر که خواهد تن درستی پیدا شود / در همه دردها ز الطاف کریم
تا بجسمی مرده سالم گردد بزرگ / گو بر او بسیار میخوان العظیم

الغفور ۱۳۱۲

هر که باشد بر تنش رنج و الم — گو کتابت کن برو تب یا غفور
بعد از آن او را بشو ما خور ۳۴ — تا شفا بخشد ترا رب شکور

الشکور ۵۵۶

گر معیشت تنگ باشد بر کسی — یا بود از درد چشم اندر عذاب
گو بخوان بر آب چهل بار الشکور — خوش در آور آب را بر روی صواب
تا خدا بخشد ضیا چشم ترا — تا نگردد حاجت از تنگی خراب

العلی الکبیر ۱۴۱ ۲۶۳
۳۵ ۳۶

چون بخوانی العلی و الکبیر — تو با عداد حروفش ای رسول
هست عزلت با ریاضت شرط آن — تا که حاجات شود از حق قبول
سیصد و چهل بار باید گفتنت ۳۷ — تا نگردی از حساب او ملول

الحفیظ ۷۱۹

الحفیظ آنکس که گوید بی شمار — روز و شب اندر سفر یا در حضر
حق کند حفظش ز شر جن و انس ۳۸ — این بود از دولت خیر البشر

المقیت ۵۸۱

ای که میخواهی بخوانی المقیت — هست شرط آنکه باشی روزه دار
تا عذاب گرسنگی و تشنگی — بر تو خوش آسان کند پروردگار
لیک در صوم آنچه میخوردی قوت ۳۹ — صرف درویشان کنی منت مدار

الحسیب ۸۰

در هفته هر که در صبح و عشا — خوش بگوید سبع سبعین الحسیب
هر چه میجوید ز حاجات و مراد ۴۰ — بی شک از غیبش کند ایزد نصیب

الجلیل ۱۰۴

هر که بنویسد بمشک و زعفران — خوش بظرف پاک اسم الجلیل
پس بآبش شوید و باز آن خورد ۴۱ — تا موقر گردد و نبود ذلیل

الکریم ۳۰۱

وقت خسپیدن بصد و هفتاد بار — هر که از اخلاص گوید الکریم
یک ملک را امر فرماید خدا — تا دعا گوید مر او را کای رحیم
بنده خود را گرامی کن بلطف ۴۲ — دستگیر او شود فضل عظیم

الرقیب ۳۴۳

هر که بر خود یا به فرزندان خود — یا برم گنجها بخواند الرقیب

حق نگهدارد مر انسان را بلطف / از همه آفات آیات عجیب

المجید الواسع الحکیم الودود

نام الواسع بخوانش گوش کن / یا حکیم الودود و المجید
هر که این اسما بخواند بی شمار / مردمان گردند دوست دار و مرید
هفت روز روزه دارد هر که را / دردش از زحمت یا درد شدید
وقت افطارش اگر هفتاد بار / این اسامی خواند و بر خود دمید
درد و رنجش کم شود از امر حق / او صحت یابد و بخت سعید

الباعث الشهید ۶۰۰ ۳۵۰

هر که را باعث شود توفیق حق / خواندن الباعث و اسم الشهید
چونکه صد نوبت بخواند وقت خواب / این دو اسم خالق عرش مجید
دستها بر سینهٔ خود بند دار / ایستد داند خدا را خود شهید
تا خدا اسم ظاهر و هم باطنش / زنده گرداند بالطاف حمید

الحق الوکیل ۱۳۹ ۹۲

هر که را گم گشت چیزی یا گریخت / گر فرستد ورد الحق الوکیل
هر چه ضایع گشت یا بگریخته / باز گرداند با و نعم الوکیل

گر بگوید از زبان قال سوی / در بیان سر اخلاقش جمیل

القوی المتین ۱۴۲ ۵۳۱

هر که او را دشمن باشد قوی / گر بود از دست او زار و حزین
گو بخواند بهر دفع شر او / بی شماره یا قوی و یا متین
خوفش از دشمن نماند عن قریب / چون بجان زد دست در حبل متین

الولی الحمید ۹۳

هر که او بد خلق و بد سیرت بود / گر نویسد الولی الحمید
بعد از آن شوید بآب شاید الصدق / سیرتش نیکو شود خلقش حمید

المحصی ۱۷۹

در شب آدینه گر صاحب دلی / ذکر المحصی بخواند در دعا
حق حسابش را بآسانی کند / چون ببازار نفس هر بوان قضا
صد ره چون گوید ثنای ذات او / چون پیمبر گفت لا احصی ثنا

المبدی المعید ۱۵۵

هر که را باشد عزیزی در سفر / یا بود گم گشته چیزی در حضر
نصف شب ... هفتاد بار / اسم المبدی بخواند ای پسر

بعد از آن از صدق گوید یا معید / باز گردان زین این غایب بکر
حق رساند غایب گم گشته اش ٥٦ / ور زمان یابی شنود و زیان

المحیی ٩٩

هر که رنجی رسد یا زحمتی / گو بر و صد نوبت المحیی بخوان
چون بخوانی دست بر اعضا مال ٦٠ / کز خدا یابی شفای بیکران

الممیت ٥٢١

ای که اندر عالم کون و فساد / گشته در خیک شهوت مبتلا
چونکه بسیاری بخوانی الممیت / در تو شهوت تها بمیر اند خلا
مستعدی گردی به راه رستگار ٦١ / چون ترا حق هادی است و رهنما

الحی ٤٩

چشم چون دارد هوای نور چشم / گو بخوان صد بار یا حی ای حکیم
از دلش بخشد صفای روشنی ٦٢ / هیچ تاریکی بگردد گرد وی

القیوم ١٨٧

اسم اعظم دان تو القیوم را / هر سحر می‌خوان بیا و از حزین
کو دولت حق زنده کرد / گر بخواند مستجاب این حرز را

٨

الواحد الماجد ٨٠ ١٢٥

هر که الواجد چو الماجد بخواند / گوید اندر صبح گاهان یکهزار
در زمان فوج ملایک فوج فوج / بهر تعظیمش رسند گردکار
تا کنند ایشان بدین قاری سلام ٦٥ / زان بیابد در جهان عز و وقار

الواحد ٥٠

ذکر الواحد اگر وحدت بود / گردی اندر علم و حکمت وحید
زانکه حق فردست باشد با فرد ٦٦ / بی زن و فرزند از رشک بعید

الصمد ١٦٥

الصمد هر کس که گوید بی‌شمار / در همه عمرش نباشد خوف جوع
صدر دایم با خدا همراه باش ٦٩ / در رکوع و در سجود و در خضوع

القادر المقتدر ٣٣٥

هر که ز دشمن ندارد قدر خویش / گو بخوان القادر و المقتدر
در دجان خویش سازی هر دم / تا شوی بر جمله خصمان منتصر

المقدم المؤخر ٢١٥ ٨٧٢ ٧٠

المقدم المؤخر ای عزیز / هر که بسیاری بگوید این دو اسم

الاول الآخر ۶۹ ۵۳۲

ایمنش دار و آنکه ذو الجلال / از بلای عرض حال و جاه چشم

هر کرا کسب معیشت تنگ شد / ورد خود گر اول و آخر کند

اول از کسبش ده صانع رواج / آخرش دارنده قادر کند

اول و آخر کسی گوید خدا / سر مخفی ز دلش ظاهر کند

الظاهر الباطن ۱۱۳۷ ۹۳

هر که الظاهر بگوید بی‌قیاس / بعد از آن الباطن ای مرد حلیم

مطلع گردد ز هر قیل و قال / بر علوم ظاهر و باطن علیم

علم صورت دیدی و دنیا رود / علم معنی طالب قلب سلیم

الوالی المتعالی ۴۷ ۵۸۲

هر که ترسد از بلای آب و باد / گو بخوان الوالی اسم و لایش

چونکه گوید اکثر وقت این کلام / حق نگهدارد ز خوف و از بلایش

البرّ التوّاب ۲۰۲ ۴۴۰

خوش بگو البرّ التوّاب را / تو دو صد توبت بود چون چاشتگاه

تا دهدت از گناهی توبت / از نکو کاری است کرده آنکه

المنتقم ۲۳۱ ۹۱۱

هر کرا از جور دشمن داغ دل / گو بخوان المنتقم بی حد مدام

در دعا کردن عدو را یاد کن / تا به زودی حق کشد زو انتقام

العفوّ الرؤوف ۸۷ ۸۱ ۱۲۲

هر که گوید العفوّ و الرؤوف / دائمش این ورد باشد در دعا

گر گناهش چون کف دریا بود / از کرم عفوش کند قهر قضا

مالک الملک ذو الجلال والاکرام ۲۱۲ ۱۰۸۱

مالک الملک ای خدای ذو الجلال / آنکه هست اکرام او بر خاص و عام

هر کرا او رفتر صورت مشکلست / گر بخواند او با اخلاص این کلام

حق غنی سازد ز انعام خودش / باشدش کاری جهان اکرام

المقسط ۲۲۲ ۲۰۹ ۸۶

هر کرا باشد عیال بی‌شمار / خوف فقرش هر فرزند او بود

چونکه المقسط بگوید بر دوام / فضل رازق دائی آن بود

الجامع ۱۱۴

خاطر مجموع گردد ز بخوان / اسم الجامع چه تنهای جمع

تا دلت مجموعه الغنی شود | دایم از حب خدا سوزی چو شمع

الغنی المغنی — ۱:۹۱ — ۸۸ — ۸۹ — ۱۱۳۱

الغنی المغنی ای مرد فقیر | ورد جان و دل کن با نور صبح و شام

زانکه مطلوب و مقصود است | زر و در یابی زمین این دو نام

المعطی المانع — ۱۶۰ — ۹۰ — ۹۱ — ۱۹۲ بار وازده الفقر

هر کرا باشد گرفتاری قرض | بر ادای آن نباشد قدرتش

ذکر المعطی المانع تصدق | بیشتر خواند چو باشد فرصتش

حق ادای قرض آن مفلس کند | از عطای خود ببخشد نعمتش

الضار النافع — ۱:۳۳ — ۹۲ — ۹۳ — ۲۳۲ سهو در سنده

هر که دارد دشمنی یا دوستی | گو برو الضار النافع بخوان

آن یکی از بهر دفع دشمنان | وین دگر بهر صلاح دوستان

النور الهادی — ۲۸۷ — ۹۴ — ۹۵

اسم نور و اسم هادی هر که او | در ورد خود سازد بگوید بی شمار

بر دلش از غیب بگشاید دری | فیضها بیند ز فضل کردگار

هر کرا النور خدا هادی بود | کم نخواهد گشت انور هر دیار

البدیع الباقی — ۱۱۷ — ۹۶ — ۹۷ — ۱۴۴

البدیع الباقی از گوی سحر | بر رخ ورد خویش تا دستی کمال

تا ز عرفان بهره یابی تمام | ۹۸ | تا نگردی خاک پای اهل حال

الوارث — ۲۳۸

هر که الوارث کند هر روز ورد | یا بخواند صد عدد پیش از طلوع

از بلا حقش نگهدارد خدا | ۹۹ | ورد او را در کند نفس از وقوع

الرشید — ۵۴۰

الرشید هر کس که گوید در طریق | یا برو الرشید گردد اهل دین

گر بگوید بی شما این اسم را | ۱۰۰ | ره نمایش حق بخشد از آن

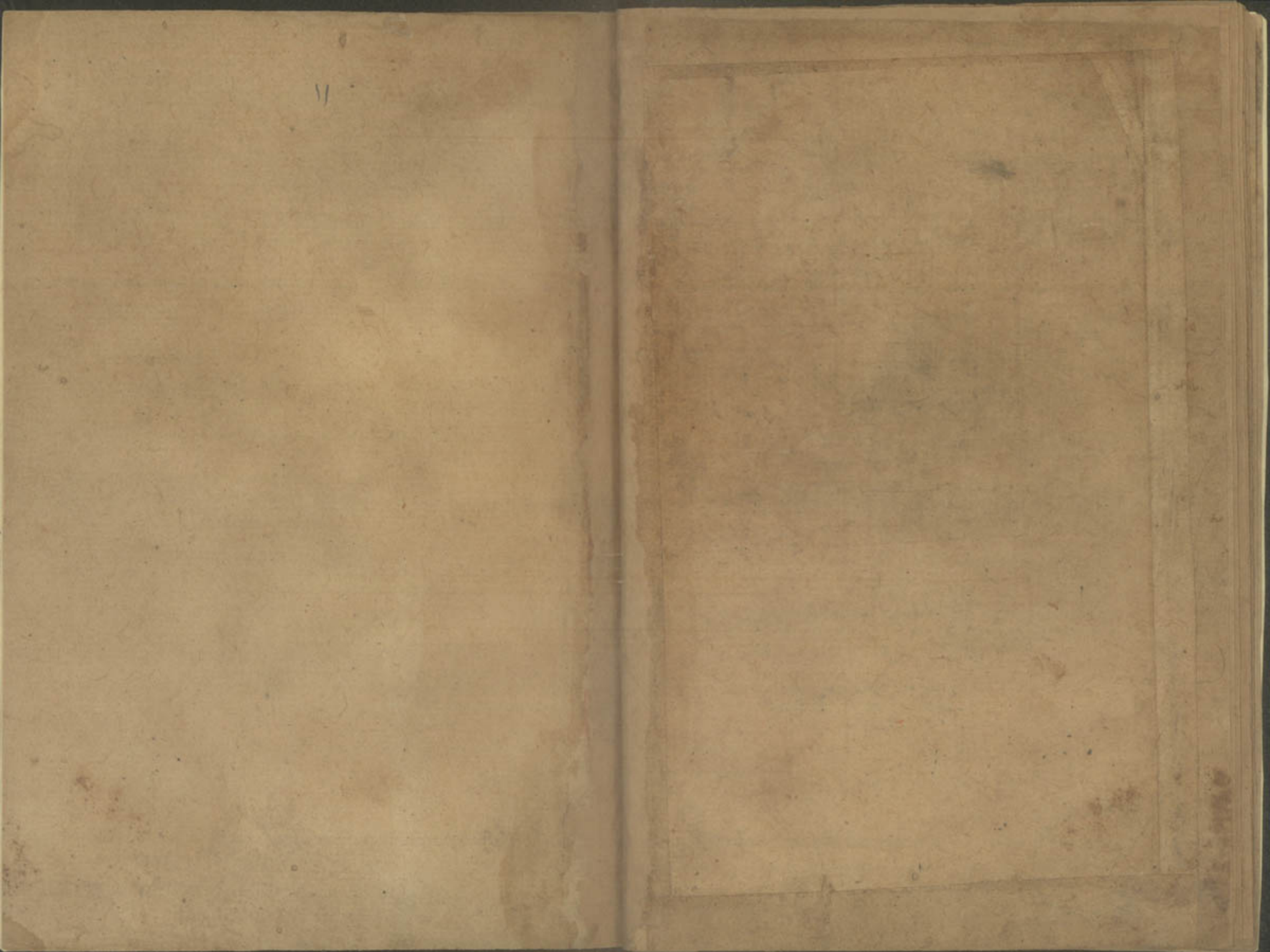
الصبور — ۲۹۸

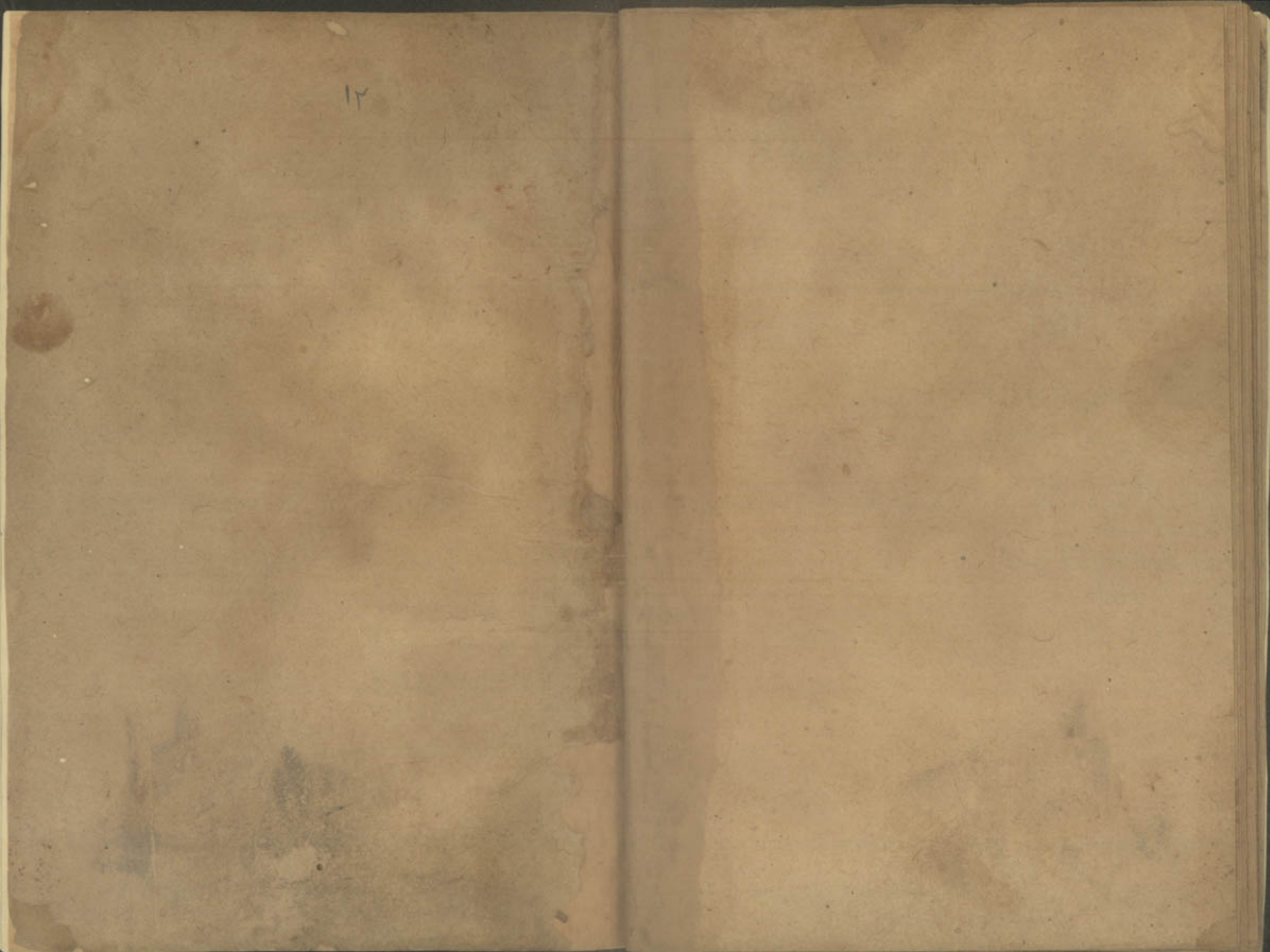
در مصیبت هر کرا امری رسد | گر نباشد طاقت صبر و دوام

گر بخواند الصبور بسیار | حق از آن صبرش ببخشد والسلام

تمت تمام شد بعون الله الملک العلام رساله نوشته ... تمام تاریخ نهم شهر ربیع الاول ...






۱۲